

بررسی گستره و ابعاد «ولایت فقیه» در آرای

شیخ انصاری (در کتاب مکاسب) و آیت الله بروجردی*

** فاطمه هاشمی

*** علی واعظ طبسی (نویسنده مسئول)

**** حسین احمري

چکیده

بحث حاکمیت، رهبری و ولایت از جهات مختلفی قابل بررسی است؛ این موضوع از آن جهت که به صفات و افعال الهی بازمی‌گردد و از عوارض فعل الله است، بحثی کلامی است و از جهت وجوب قبول ولایت برای فقیه و وجوب تبعیت از فقیه برای مردم، در حوزه فقه قرار می‌گیرد. بر این اساس ولایت فقیه یکی از اساسی‌ترین مباحث حوزه کلامی و فقهی امامیه در عصر غیبت امام معصوم (علیه السلام) است که هیچ‌گاه در اصل پذیرش آن میان اندیشمندان امامیه اختلافی وجود نداشته است و حوزه اختلاف دیدگاه‌ها و نظریات تنها در میزان اختیارات و مصادیقی است که برای ولی فقیه برشمرده شده است. از میان اندیشمندان امامیه، شیخ انصاری (علیه السلام)، مناصب سه‌گانه «فتوا»، «قضا» و «حکومت» را برای فقیه مجاز می‌داند، ولی در مورد حکومت، قلمرو ولایت فقیه را محدود می‌داند. در مقابل این دیدگاه، برخی فقها همچون آیت‌الله بروجردی اختیارات وسیع‌تری برای ولی فقیه فائل هستند، به طوری که حتی مدیریت بر امور جامعه را بر عهده فقیه نهاده‌اند و معتقد به ولایت مطلقه فقیه در عصر غیبت هستند و بر این باورند که در صورت وجود شرایط و زمینه‌های لازم، تشکیل حکومت توسط فقها نیز حق آنان است. این پژوهش به روش توصیفی، تحلیلی و با نگاهی تطبیقی در دو حوزه فقهی و کلامی دیدگاه دو دانشمند مذکور را در موضوع «ولایت فقیه» مورد کنکاش قرار داده است و ضمن تبیین میزان و گستره شباهت‌ها، به چرایی اختلاف آرای آنان پرداخته است.

کلید واژه‌ها: ولایت فقیه، حکومت اسلامی، زمامداری، شیخ انصاری، آیت‌الله

بروجردی، شیعه امامیه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۲۸- تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۷/۲۹- نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** دانشجوی دکتری تخصصی، گروه فقه و مبانی حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران / hashemi5494@gmail.com

*** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران / avt.vaez@yahoo.com

**** دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران / ahmari.hosein@yahoo.com

بر اساس فرمایش قرآن کریم، حق ولایت تنها از آن خداوند است؛ ﴿فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ﴾ (شوری: ۹) و ولایت پیامبر ﷺ و ائمه معصومین ، ولایت بالعرض و تجلیات و مظاهر ولایت خداوند است. از این رو، موضوع ولایت از مباحثی بوده که از صدر اسلام مطرح بوده است و برداشت‌های صواب و ناصواب از آن، دو جریان بزرگ را با زیرشاخه‌های متعدد در جهان اسلام رقم زده است.

در تفکر شیعی، ولایت امر که به معنی زعامت سیاسی و مذهبی جامعه است از طرف خداوند به پیامبر و جانشینان ایشان یعنی ائمه  منتقل شده است؛ این رویه پذیرفته شده در عصر حضور ائمه معصومین  است، اما با شروع دوران غیبت، مشکل جدی در مورد نحوه اجرای شئونات ولایت امامان پدید آمد و باعث پیدایش نظریات مختلفی برای پاسخ به این خلأ مطرح شد.

ولایت فقیه بر امور مسلمین و اداره جامعه اسلامی، به نیابت از امام معصوم  یکی از راه حل‌هایی است که برای رفع بن‌بست در زمان غیبت مطرح شده و از این زاویه، مسئله‌ای کلامی به شمار می‌رود که در گام‌های بعدی رنگ و چهره فقهی به خود می‌گیرد، هرچند که این مسئله می‌تواند از زاویه و نگاه فلسفی و عرفانی نیز مورد بررسی قرار گیرد.

به عبارتی در مورد فقهی یا کلامی بودن ولایت فقیه باید به این نکته اشاره کنیم که اگر موضوع ما مسئله فعل الهی باشد و با این پرسش مطرح شود که آیا خداوند در راستای امامت معصومین  برای رهبری مسلمین راهی معین نموده است یا خیر؟ این بحث کلامی است، ولی اگر موضوع فعل مکلف باشد یعنی وجوب اطاعت مردم از ولی فقیه، در نتیجه یک بحث فقهی می‌باشد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۳۲؛ شمس، ۱۳۹۵: ۲)

این بحث، به تناسب شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی، دوره‌های مختلف و مراحل گوناگونی را طی کرده است. با شروع غیبت کبری اجتهاد در فقه شیعه توسط متقدمین آغاز و در زمان شیخ مفید و شاگرد نامدارش سید مرتضی به سمت کمال گام نهاد. بنابراین در این دوره اصل ولایت فقیه امری مسلم تلقی می‌شد، ولی تا آن زمان به دلیل اینکه شرایط سیاسی، اجتماعی حاکم بر آن زمان و سلطه حکومت‌های جائر امکان طرح چنین مباحثی را به فقها نمی‌داد، بحث جامع و منظمی در کتب فقهی قدما دیده نمی‌شود.

نظرات شیخ مفید درباره ولایت فقیه را می‌توان در باب‌های امر به معروف و نهی از منکر و اقامه حدود در کتاب المقنعه ایشان مشاهده نمود. شیخ در این باب‌ها ضمن

بیان نظرات فقهی خود، بحث ولایت فقیه را در باب امر به معروف مطرح نموده است. شیخ معتقد است اقامه حدود بر عهده سلطان اسلام و منصوب از سوی خدا، یعنی ائمه هدی علیهم السلام است و پس از ایشان امر اجرای حدود از جانب معصومین علیهم السلام به فقهای شیعه تفویض شده است که در صورت امکان باید اجرای حد کرده و به مواردی چون قطع دست سارق، تازیانه زدن زانی و قتل قاتل اقدام نماید و این کار را بر امیر و حاکم شیعه واجب و لازم می‌داند. (مفید، ۱۴۰۱: ق: ۸۱۰)

در دوره دوم به دلیل روی کار آمدن حکام شیعی فقیهان قدرت بیشتری پیدا کردند و بر این اساس برخی وظایف امام معصوم در قبال جامعه را به انجام رساندند. در مرحله سوم محقق نراقی بحث مستقلی از ولایت عامه فقیه را ارائه داد و پس از ایشان نظریه ولایت فقیه به عنوان قاعده فقهی در کتاب‌های قواعد فقه راه پیدا کرد.

بررسی آثار اندیشمندان نامدار امامیه، نشان می‌دهد علمایی همچون شیخ مفید (م ۴۱۳ ق)، ابی‌صلاح حلبی (۴۴۷-۳۷۴)، شیخ طوسی (۴۶۰-۳۸۵)، ابن‌برآج (۴۸۱-۴۰۰)، ابن‌ادریس (متوفی ۵۹۸)، محقق حلی (۶۷۶-۶۰۲)، علامه حلی (۷۲۶-۶۴۸)، شهید اول (۷۸۶-۷۳۶) و محقق کرکی (۹۴۰-۸۶۸) از علمای سلف و بزرگانی همچون شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸-۱۱۵۴)، مولی احمد نراقی (۱۲۴۵-۱۱۸۵)، صاحب جواهر محمد حسن نجفی (م ۱۲۶۶)، شیخ انصاری (۱۲۸۱-۱۲۱۴)، آیت الله بروجردی (۱۳۸۰-۱۲۹۲) و حضرت امام خمینی علیه السلام از علمای معاصر، موضوع «ولایت فقیه» را به کنکاش گرفته و درباره آن به اظهار نظر پرداخته‌اند که دو برداشت و دیدگاه را به ثمر نشسته است؛ ولایت عامه و ولایت مطلقه فقیه.

از طرفداران نظریه نخست (ولایت عامه فقیه) می‌توان از شیخ انصاری، آخوند خراسانی و آیت‌الله خویی نام برد که بر عدم دخالت فقها در امور سیاسی تأکید می‌کردند و شاخص‌ترین طرفداران دیدگاه دوم (ولایت مطلقه فقیه) نیز بزرگانی همچون ملا احمد نراقی، محمد حسن نجفی، آیه الله بروجردی و امام خمینی علیه السلام هستند که دخالت علما و فقها را تا بیشترین حد ممکن گسترش دادند و حتی به تشکیل حکومت اسلامی نیز می‌اندیشیدند.

البته در مورد شیوه استدلال آیت‌الله بروجردی با شیخ انصاری تفاوتی اساسی به چشم می‌خورد. مرحوم بروجردی به برهان عقلی برای اثبات ولایت فقیه استدلال کرده است، لذا آن را یک مسئله کلامی می‌داند و شیخ انصاری آن را یک مسئله فقهی می‌داند. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۴۳)

این پژوهش بادر نظر داشت هر دو دیدگاه به بررسی آرای شیخ انصاری علیه السلام از طرفداران نظریه ولایت عامه و آیت‌الله بروجردی از طرفداران نظریه ولایت مطلقه

فقیه در چارچوب پژوهشی تطبیقی می‌پردازد. بررسی آرای شیخ انصاری جدای از جایگاه عظیم ایشان در میان علمای امامیه، به این دلیل است که برخی این پندار را مطرح می‌کنند که شیخ انصاری ولایت فقیه را قبول ندارد، زیرا شیخ در کتاب مکاسب پس از آنکه دو منصب فتوا دادن و قضاوت را برای فقیه ثابت کرده، منصب ولایت تصرف در جان و مال مردم را هنگام بررسی مستندات از اثبات مدعا قاصر می‌داند، لذا همین جمله را شاهد گرفته‌اند که شیخ معتقد به ولایت فقیه نیست.

تحلیل و بررسی دیدگاه مرحوم بروجردی نیز درباره «ولایت فقیه» به چند دلیل حائز اهمیت است. نخست اینکه ایشان پس از وفات حضرت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی (۱۳۲۵) و آیت‌الله حاج آقا حسین قمی (۱۳۲۶) در نجف، تا زمان وفاتشان در سال ۱۳۴۰، همانند شیخ انصاری مرجعیت عام را در جهان تشیع عهده‌دار بوده است. دوم اینکه دوران زعامت ایشان با فرازوفرودهای بسیاری در عرصه زمامداری کشور همراه بوده است و موضع‌گیری‌های ایشان به عنوان مرجع بلامنازع تشیع در قبال جریان‌های سیاسی روز مانند مشروطه و حکومت رضاخانی و محمدرضا پهلوی حائز اهمیت است.

بررسی پیشینه تحقیق نیز علی‌رغم وجود تک‌نگاره‌هایی در مورد آرای ایشان، بیانگر نبود کار مطالعاتی تطبیقی در مورد آرای این دو زعیم نامدار امامیه در موضوع گستره ولایت فقیه است. تحلیل و بررسی آرای این دو شخصیت بزرگ به شیوه اسنادی و با مراجعه به آثار ایشان انجام شده و پاسخ به پرسش‌های ذیل، مطمح نظر بوده است:

- آیا ولایت فقیه از نظر شیخ انصاری مورد پذیرش بوده است؟
- گستره ولایت فقیه از نظر شیخ انصاری چه حوزه‌هایی را در برمی‌گیرد؟
- مرحوم بروجردی اختیارات فقیه را چه میزان می‌داند؟
- برابند تحلیل دیدگاه این دو شخصیت در گستره اختیارات فقیه بیانگر چه نکاتی است؟

۱. مفهوم‌شناسی

کلید واژه‌های اصلی این پژوهش، دو واژه «ولایت» و «فقیه» است. مفهوم واژه «فقیه» تقریباً معنای موافقی را به اذهان متبادر می‌کند و نیازی به تعریف آن نیست، اما درباره واژه «ولایت»، بازخوانی معنای لغوی و اصطلاحی ضروری می‌نماید. «ولایت» واژه‌ای عربی است که از ماده «ولی» گرفته شده است و معانی مختلفی نیز برای آن ذکر شده است. «قرب»، «دوستی»، «یاری»، «سرپرستی» و... جزو معانی ذکر شده برای این واژه است. از دیدگاه راغب، «ولایت» به (فتح واو) در لغت به معنی

متولی شدن امور است. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ۵۷۰) در جای دیگر به معنای «تولیت» و «سلطان» آمده است و «ولی» و «والی» کسی را گویند که زمام امر دیگری را به دست خود گیرد و عهده‌دار آن گردد. (طریحی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۵۵)

این واژه در اصطلاح، به معنای سرپرستی و سلطه بر دیگری در جان، مال و یا برخی دیگر از امور وی است. (طباطبایی، ۱۴۰۹، ج ۳: ۲)

بنابر این می‌توان مصادیق متعددی برای آن در نظر گرفت که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها «امارت» و «حکومت» می‌باشد، از این رو استعمال کلمه «ولایت» در معنای حکومت از باب استعمال لفظ در یکی از بارزترین مصادیقش می‌باشد. در بحث «ولایت فقیه» نیز از میان معانی گفته شده، مفهوم «حکومت» یا «تصدی امر» مدنظر است.

۲. مسئله‌شناسی پژوهش

ولایت در منطق شیعه به معنای سرپرستی و حاکمیت آمده و ولایت ائمه اطهار علیهم‌السلام نسبت به مردم از این قبیل بوده است. حاکمیت فقیهان شیعه در عصر غیبت نیز در سایه نیابت از ولایت ائمه علیهم‌السلام و در قالب ولایت فقیه تبیین و ارائه شده است. (ایزدهی، ۱۳۹۳: ۱۳)

امام خمینی رحمته‌الله در کتاب ولایت فقیه نیز ضمن اعلام وظیفه سنگین ولایت برای فقیه آن را این گونه معنا می‌کند: «ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس... به عبارت دیگر ولایت یعنی حکومت و اجرا و اداره... امتیاز نیست، بلکه وظیفه‌ای خطیر است». (امام خمینی، ۱۳۸۵: ۵۱)

آنچه درباره «ولایت فقیه» گفتنی است اینکه ولایت فقیه پیش از این به مثابه یکی از فروع فقهی، اساساً فاقد معنای کلان امروزی بود و تنها اشاره به حق سرپرستی و تکفل در امور بر زمین مانده نظیر نگهداری ایتام، اطفال و محجورین و نیازمندان و... داشت، ولی با روی کار آمدن حاکمان شیعه و به رسمیت شناختن مذهب شیعه (عصر قاجار و صفویه) و پس از آن با پیروزی انقلاب اسلامی، ولایت و سرپرستی فقیهان از امور محدود تجاوز کرد و نسبت به حکومت دینی و سیاسی توسعه یافت.

بر این اساس، ولایت فقیه گرچه از اساسی‌ترین اندیشه‌های امام خمینی رحمته‌الله در خصوص حکومت اسلامی محسوب می‌شود اما در ادامه راه فقیهان گذشته بوده است. چنان که ایشان مباحث خود را مستند به فقیهان گذشته می‌دانند: «در هر حال طرح این بحث تازگی ندارد و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم». (همان:

بنابراین اصل ولایت داشتن فقیه به بحث نیاز ندارد، بلکه آنچه مورد بحث است در محدوده، سعه و ضیق آن است که اختلافاتی وجود دارد. آنچه اکثر فقها در حوزه اختیارات ولی فقیه قبول دارند عبارت‌اند از:

- ولایت در فتوا؛

- ولایت در قضا؛

- نظارت بر جریان امور مسلمین نسبت به اجرای قوانین خدا؛

- امور حسبیه.

اما آنچه مورد اختلاف است، «ولایت» به معنی حکومت و اعمال سلطه در امور سیاسی، اجتماعی و تصدی عملی حکومت اسلامی است که در بیشتر موارد آن تصرف در اموال و نفوس نیز اجتناب‌ناپذیر است. (زنجانی، بی‌تا: ۱۶۷)

دیدگاه اندیشمندان امامیه را می‌توان بدین گونه دسته‌بندی کرد:

۱. بسیاری از فقها به خصوص متقدمین از جمله شیخ مفید با توجه به شرایط زمانی و سلطنت حکام جور در لابه‌لای کتب فقهی، ولایت فقیه را از باب حسبیه نسبت به برخی از امور بیان داشته‌اند. (شیخ مفید، ۱۴۰۱ق: ۸۱۰)؛

۲. برخی از فقها ولایت فقیه در امور عمومی جامعه را نپذیرفته‌اند. از این دسته می‌توان شیخ انصاری را نام برد (انصاری، بی‌تا: ۱۵۳)؛

۳. دسته‌ای دیگر بر ولایت عامه فقیه تصریح نموده و گستره ولایت را به امور حسبیه یا اجرای حدود و قضا منحصر ندانسته‌اند. این گروه، وظایف ولی فقیه در

عصر غیبت را مانند اختیارات امام معصوم معرفی کرده‌اند. (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۳۶)

بر این اساس، جغرافیای این پژوهش بر شناخت آرای شیخ انصاری و مرحوم بروجردی متمرکز است تا محدوده اختیارات ولی فقیه از دیدگاه آنان تحدید و تبیین شود.

۴. بررسی و تحلیل ابعاد و زوایای دیدگاه شیخ انصاری

آنچه از مطالعه آثار شیخ انصاری در موضوع «ولایت فقیه» به دست می‌آید، این است که ایشان با حکومت متکی بر ولایت فقیه مخالف است، لذا برخی چنین تصور کرده‌اند که شیخ ولایت فقیه را قبول ندارد! حال اینکه پذیرش ولایت فقیه در بین فقها و اندیشمندان امامیه، مسئله‌ای اتفاقی است. از این رو با توجه به جایگاه برجسته شیخ انصاری در میان علمای شیعه بدیهی است تبیین آرای فقهی شیخ و مکتب فکری ایشان بسیار مهم بوده و دریچه جدیدی را به روی ما خواهد گشود.

اکثر تلاش‌هایی که تا امروز در بررسی آثار ایشان انجام شده است، غالباً معطوف به حوزه فقهی و اصولی ایشان بوده و کمتر به نظریات شیخ اعظم پیرامون اختیارات و

مناصب فقها پرداخته شده است، حال اینکه ایشان به طور مفصل به وظایف فقیه در عصر غیبت پرداخته و با دقت نظر محققانه خویش این موارد را بررسی کرده است. مرحوم شیخ در بحث ولایت فقیه در مکاسب، منصب افتاء و داوری در مراجعات را بلاخلاف دانسته، اما اثبات ولایت در تصرف در اموال را در نهایت، مشکل شمرده است. (انصاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۵۴۵) همین موضوع برای برخی از افراد بهانه‌ای شده تا او را از مخالفان ولایت فقیه قلمداد کنند.

شیخ درباره منصب ولایت تصرف در جان و مال مردم دیدگاه جدیدی را مطرح می‌کند و این نوع ولایت را به دو قسم ولایت استقلالی و ولایت اذنی تقسیم می‌کند. (همان: ۵۴۵)

ایشان هنگام بررسی مستندات این دو نوع ولایت، ادله اثبات ولایت استقلالی فقیه را از اثبات مدعا قاصر می‌داند. در ادامه، ابعاد و ادله دیدگاه ایشان تبیین و تحلیل می‌شود.

۱.۴. ولایت استقلالی

منظور از این قسم ولایت، این است که «ولی» به طور مستقل هر نوع تصرفی که بخواهد می‌تواند در جان و مال مردم انجام دهد. چنین ولایتی از نوع ولایت انسان بر اموال شخصی‌اش می‌باشد. چنین ولایتی را با ادله اربعه برای پیامبر ﷺ و ائمه اطهار ثابت می‌داند و برای فقیه قاصر و جمله «دونه خرط القتاد» را در اینجا فرموده است. (همان: ۵۵۳)

۲.۴. ولایت اذنی

منظور از این قسم آن است که تصرف و دخالت هر شخصی تنها با اذن و اجازه «ولی» مجاز شمرده می‌شود. (گلپایگانی، ۱۳۹۱) شیخ این قسم را بدون هیچ توضیحی با بیان ده روایت برای پیامبر ﷺ و امامان اطهار ثابت می‌داند و برای فقیه پس از بیان پنج روایت ثابت می‌داند. (انصاری، پیشین: ۵۴۸)

۳.۴. ادله ولایت استقلالی معصومان اطهار

۱.۳. کتاب

ایشان برای اثبات مدعی خود بدون هیچ گونه توضیحی، آیات پنج‌گانه ذیل را نقل کرده است:

«النبی أولى بالمؤمنین من انفسهم». (احزاب: ۶)

- «و ما كان المؤمن و لا مومنه اذا قضى الله و رسوله امرا ان يكون لهم الخيره من امرهم». (احزاب: ۳۶)

- «فليحذر الذين يخالفون عن امره». (نور: ۶۳)

- «انما وليكم الله و رسوله». (مائده: ۵۵)

- «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم». (نساء: ۵۹)
اما شارحان و مفسران کلام شیخ به دو دلیل استدلال آیات را بر وجوب اطاعت معصومان علیهم السلام مورد مناقشه قرار داده‌اند:

۱. وجوب اطاعت از معصومان دلیل بر ولایت بر تصرف در مال و جان نیست و این دو مقوله از یکدیگر جدا هستند و لزوما ولایت تصرف ائمه علیهم السلام بر جان و مال مردم نیاز به اثبات ندارد.

۲. بحث ما در مورد نفوذ تصرفات پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است و درصدد بیان حکم وضعی، درحالی که بعضی آیات در مقام حکم تکلیفی است. (ر.ک: حاشیه مکاسب محقق اصفهانی، ۱۴۱۵ق: ۲۱۲ و حاشیه مکاسب محقق ایروانی، ۱۴۱۵ق: ۱۵۵)

۲.۳.۴. سنت

دلیل دیگری که شیخ برای اثبات ولایت مطلقه معصوم استدلال می‌کند تا در نتیجه این استدلال، این نوع ولایت را برای فقیه رد کند، ادله نقلی است که به پنج روایت به طور فهرستوار اشاره می‌کند. دو روایت اول عبارت‌اند از:

۱. روایت ایوب بن عطیه: «انا اولی بکل ممن من نفسه». (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷: ۵۵۱)

۲. خطبه غدیریة پیامبر صلی الله علیه و آله: «الست اولی بکم من انفسکم؟ قالوا بلی. قال: من كنت مولاه فهذا علی مولاه». (امینی، ۱۳۷۴، ج ۱۴: ۱۵۸)

سه روایت دیگر مانند:

۳. مقبوله عمر بن حنظله: «فانی قد جعلته علیکم حاکما». (همان، ج ۱۸: ۹۸)

۴. مشهور ابی خدیجه: «جعلته علیکم قاضیا». (همان، ج ۱۰۰: ۱۰۰)

۵. توفیق شریف: «فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله».

شیوه استدلال شیخ به این شکل است که اطاعت معصومان لازم و معصیت آنان معصیت خداست. در مباحث بعدی به توضیح بیشتر احداث خواهیم پرداخت.

در بررسی این بخش از استدلال ایشان، اشکالات ذکر شده برای دلالت آیاتی که اطاعت معصومان را واجب می‌کرده، اینجا نیز وارد است.

شیخ درباره اجماع بحثی ارائه نمی‌دهد و با یک جمله کوتاه (و اما الاجماع فغیر خفی) از آن می‌گذرد. (انصاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۵۴۸)

در این قسمت، جناب شیخ برای اثبات مدعا به دلیل عقلی مستقل و غیرمستقل استدلال کرده است. وی در بیان دلیل مستقل، می‌نویسد:

- معصومان ولی نعمت ما هستند؛

- شکر منعم واجب است؛

پس شکر نعمت وجود اهل بیت علیهم‌السلام اطاعت از فرامین آنها است.

استدلال به دلیل غیرمستقیم نیز چنین است:

- ابوت مقتضی وجوب اطاعت پدر بر پسر است؛

- بنابراین امامت به طریق اولی مقتضی وجوب اطاعت است، زیرا حقی که

ائمه علیهم‌السلام بر گردن ما دارند به مراتب بالاتر از حق پدر بر فرزند است.

شیخ بعد از اثبات ولایت مطلقه برای معصومان علیهم‌السلام با ادله اربعه این نتیجه را از آن

می‌گیرد که اطاعت از امام، مطلقاً واجب است؛ چه در اوامر شرعیه و چه اوامر حکومتی

و غیر این دو (همان)، ولی این نوع ولایت را برای فقیه رد می‌کند و برای اثبات آن به

ده روایت استدلال می‌کند و به اختصار به بیان آنها می‌پردازد. فرازهای مورد استفاده

این روایات عبارت اند از:

- ان العلماء ورثة الانبياء (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸: ۵۳)؛

- ان العلماء ائمة الرسول (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ۳۳)؛

- مجاری الامور بيد العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه (حرانی، ۱۳۸۲: ۲۳۸)؛

- علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۲۲)؛

- ان منزلة الفقيه في هذا الوقت كمنزلة الانبياء (همان، ج ۷۵: ۳۴۶)؛

- اللهم ارحم خلفائي (كاشانی، ۱۴۰۶ق، ج ۱: ۱۴۶)؛

- قد جعلته عليكم حاكما (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱: ۶۷)؛

- جعلته عليكم قاضيا (امینی، همان، ج ۳: ۵۱۸)؛

- و هم حجتي عليكم و انا حجة الله (عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸: ۸۸)؛

- اولی الناس بالانبياء (همان).

شیوه مناقشه شیخ بر روایات مذکور چنین است:

اولاً با توجه به صدر و ذیل روایات قطع پیدا می‌کنیم که روایات درصدد بیان احکام الهی است و در همین چهارچوب اطاعت از فقیه واجب است، پس دلیلی برای اطاعت از فقیه در پرداخت خمس و زکات وجود ندارد. ثانیاً بر فرض بپذیریم روایات درصدد بیان همانندی ولایت فقیه با ائمه علیهم‌السلام است، تخصیص اکثر لازم می‌آید، زیرا می‌دانیم که فقیه تنها در موارد اندکی ولایت بر مردم دارد نه همه موارد و در صورت اثبات عموم ناچاریم اکثریت را با تخصیص از عام خارج کنیم و این امری مستهجن است. (انصاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۵۵۳)

با این مقدمه، شیخ چنین نتیجه می‌گیرد که «و بالجملة فاقامل الدلیل علی وجوب طاعل الفقیه کالامام الا ما خرج بالدلیل دونه خرط القتاد»؛ ثابت کردن ولایت فقیه که بسان پیامبر و امام پیروی آن واجب باشد با روایاتی که مورد استدلال واقع شد بسیار دشوار است. (سبط شیخ، ۱۳۹۰: ۱۵۹)

۴.۴. ادله ولایت اذنی فقیه

شیخ پیش از پرداختن به اثبات این نوع ولایت برای فقیه ضابطه آن را بیان می‌کند. ایشان ابتدا کارهای نیک و مطلوب شارع را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

۱. اموری که شارع انجام آن را خواسته و انجام‌دهنده را معین نموده است، مانند ولایت ولی برفرزند صغیرش؛
۲. اموری که شارع انجام آن را خواسته و انجام آن را به عهده گروه خاصی گذاشته است، مانند فتوا و قضاوت؛

۳. اموری که مطلوب شارع است، ولی انجام‌دهنده مشخص نیست و هر کسی قادر است انجام دهد. مانند امر به معروف و نهی از منکر؛

۴. امور مطلوب شارع که احتمال می‌دهیم وجود و وجوبش به نظر فقیه مشروط باشد. مانند اجرای حدود و تعزیرات. دسته‌ای از این امور منوط به اذن امام است که در صورت غیبت امام معصوم تعطیل بردار است، مانند جهاد ابتدایی (جهاد غیر دفاعی) و دسته‌ای به اذن امام منوط نیست که در این صورت فقیه شخصاً اقدام می‌کند یا به دیگری اذن می‌دهد. سپس در مورد وجوب رجوع به فقیه در امور مذکور به آنچه در روایات آمده استدلال می‌کند. موارد مورد استناد و بررسی شیخ در اینجا عبارت‌اند از مقبوله عمر بن حنظله، روایت منقول از امام حسین علیه‌السلام و توقیع حضرت ولی عصر علیه‌السلام.

أ) مقبوله عمر بن حنظله؛^۱ ایشان درباره مقبوله عمر بن حنظله معتقد است که در خصوص مقبوله از جمله «فانی قد جعلته علیکم حاکماً» این گونه فهمیده می‌شود که فقیه در زمان غیبت همانند سایر حکامی که در زمان پیامبر ﷺ و صحابه به حکومت نصب می‌شدند، می‌باشد. شیخ در ادامه استدلال می‌فرماید لذا وقتی سلطان در جایی حاکمی را نصب می‌کند عرفاً چنین متبادر می‌شود که در امور عامه‌ای که مطلوب سلطان هستند واجب است به آن حاکم مراجعه شود. (انصاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۵۵۴)

ب) روایت منقول از امام حسین علیه السلام؛^۲ ایشان در این مورد توضیحی ارائه نمی‌کند. (همان: ۵۵۱)

ج) توقیع امام عصر علیه السلام؛^۳ شیخ اعظم در مورد این حدیث شریف به طور مفصل بحث کرده است و می‌نویسد:

«حوادث» در این توقیع شریف عمومیت دارد و شامل تمام اموری می‌شود که عقل یا شرع یا عرف در آن‌ها به رجوع به فقیه دستور می‌دهند؛ پس در همه این موارد باید به فقیه رجوع کرد. (همان: ۵۵۵)

۱. سالت ابا عبدالله عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاکما الی السلطان و الی القضا ایحلّ ذلک؟... قال: یظنران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما. فانی قد جعلته علیکم حاکما. عمر بن حنظله از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند در باره دونفر از دوستانمان که در مورد قرض یا میراث نزاعی بینشان بود و به قضاوت برای رسیدگی مراجعه کرده بودند. سؤال کردم باید به چه کسی مراجعه کند؟ فرمود: «... باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی است که حدیث مارا روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین مارا شناخته است؛ بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند، زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده‌ام». (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۷)

۲. روی عن الامام الحسین بن علی علیه السلام... ذلک بان مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه. امام حسین علیه السلام فرمودند: «... محل و مجرای امور و احکام به دست علماء بالله است که بر حلال و حرام او امین هستند». (ابن شعبه، ۱۳۸۲، ج ۱: ۲۳۷)

۳. عن اسحاق بن یعقوب... قال سألت محمد بن عثمان العمری ان یوصل لی کتابا قد سالت فیہ عن مسائل قد اشکلت علی، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام: «واما الحوادث الواقعة، فارجعوا الی رواه حدیثنا، فانهم حجتی علیکم، وانا حجه الله»؛ اسحاق بن یعقوب نامه‌ای به امام عصر علیه السلام می‌نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می‌کند... جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود: «در حوادث و پیشامدها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم». (اکمال الدین: ۴۸۴؛ کتاب الغیبه: ۲۹)

حضرت فرموده است: «در حوادث واقعه به فقیه مراجعه کنید»، مراد این است که فقیه خودش یا نایبش متصدی آن حادثه شوند. نفرموده‌اند: «برای حکم حادثه به فقیه مراجعه کنید»، تا اینکه تخصیص حوادث واقعه به احکام شرعی توجیه شود. (همان)

شاهد دیگر بر این مدعا، تعلیلی است که در توقیع آمده است: «فإنهم حجّتی علیکم و أنا حجّة الله». این می‌رساند که حجّیت نظر و رأی مسئولان در تصمیم‌گیری‌ها از مقام منصوب بودنشان نشئت گرفته که در جهت زعامت و سیاستمداری می‌باشد، در غیر آن باید می‌فرمود: «فإنهم حجج الله علیکم»، زیرا حجّیت نظر و فتوای مجتهد در مسائل شرعی فرعی، از مقام استنباط وی از کتاب و سنت نشئت گرفته، نه از مقام منصوب بودنش از سوی امام زمان علیه السلام. (معرفت، ۱۳۷۷)

اصل وجوب رجوع به فقیه در احکام شرعی از بدیهیات نزد شیعه است و شخصی مانند اسحاق بن یعقوب نیازی به مراجعه در این امور ندارد، بنابراین در واقع از مسائلی پرسش می‌کند که مرتبط به مقام امامت و زعامت امت است؛ اینکه در عصر غیبت چه کسانی صلاحیت جایگزینی آن مقام را دارند؟ (انصاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۵۵۶)

شیخ در پایان مبحث نتیجه‌گیری می‌کند: «و الحاصل ان لفظ الحوادث ليس مختصا بما اشتهبه حكمه ولا بالمنازعات»؛ یعنی اینکه لفظ «حوادث» به مسائلی که از نظر حکم شرعی مشکوک باشند اختصاص ندارد و همچنین مختص به منازعات نیست، بلکه شامل کلیه اموری است که در آن امور، مردم به حکم عقل و شرع به رئیس خود مراجعه می‌کنند. (همان: ۵۵۶)

و در چند سطر بعد می‌نویسد:

و علی ایّ تقدیر فقد ظهر ممّا ذکرنا ان ما دلّ علیه هذه الادله هو ثبوت الولاية للفقیه فی الامور اللتی یكون مشروعیه ایجادها فی الخارج مفروغاً عنها بحیث لو فرض عدم الفقیه کان علی الناس القیام به کفایه. (همان)

یعنی به هر حال با توجه به آنچه بیان شد، روشن است که در پرتو این ادله، ولایت فقیه در عهده‌داری امور جامعه امری اجتناب‌ناپذیر است به گونه‌ای که در صورت عدم دستیابی به فقیه، بر مردم است که به عنوان یک واجب کفایی عهده‌دار آن گردند، بنابراین در کتاب مکاسب که یکی از آثار مشهور شیخ انصاری است، اصل ولایت فقیه اثبات شده است، هر چند به صراحت محدوده آن بیان نشده است. (احمد آذری قمی، ۱۳۷۲: ۷۱-۹۴)

شیخ بعد از طرح ادله ولایت فقیه از ادله این استفاده را می‌کند که فقیه در مواردی ولایت دارد که اصل مشروعیت انجام آن در خارج مفروغ عنه است به گونه‌ای که اگر فقیه هم نبود مردم موظف بودند آن‌ها را سامان بخشند. (گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۲۳) اما مشروعیت اموری مانند اجرای حدود، تزویج صیغه برای غیر پدر و جد، اجرای عقد بر

مال غایب یا فسخ عقد و... را با ادله عام ولایت فقیه نمی‌توان برای فقیه به اثبات رساند.

و قد تقدّم أنّ إثبات عموم نيابة الفقيه عنه عليه السلام في هذا النحو من الولاية على الناس ليقصر في الخروج عنه على ما خرج بالدليل دونه خراط القتاد. (انصاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۵۵۳)

نقد و تحلیل

شیخ اعظم بعد از بیان روایات مربوط به ولایت فقیه، وظیفه فقیهان را فقط بیان احکام شرعی می‌داند و قاصر بودن روایات را در اثبات ولایت مطلقه برای فقیهان با عبارت «دونه خراط القتاد» نشان می‌دهد و این طور به مخاطب القاء می‌کند که استنباط ولایت مطلقه فقیه از روایات مشکل است. همین باعث شده برخی چنین تصور کنند که ایشان مخالف ولایت فقیه هستند، در حالی که بررسی صحیح نظریات ایشان و مطالبی که آورده‌اند نشان می‌دهد اثبات ولایت مطلقه فقیه چندان مشکل نیست و نه تنها شیخ مخالف ولایت فقیه نیست، بلکه خود شیخ طبق نظریه مشهور بین فقها به آن اعتراف کرده است. (همان) زیرا اولاً شیخ به طور مطلق ولایت فقیه را رد نکرده است، بلکه اجمالاً آن را پذیرفته، چرا که آن را به دو بخش تقسیم کرده (استقلالی و ادنی) و بخش دوم را با ادله محکمی که بیان نموده برای فقیه پذیرفته است.

ثانیاً با اینکه شیخ جمله «دونه خراط القتاد» را به کار برده است، با جمله «لو ثبتت ادله النیابة عموماً تمّ ما ذکر» در همان کتاب مکاسب (همان) راه اثبات ولایت مطلقه را نمی‌بندد و می‌فرماید اگر بتوانیم با این روایت، نیابت فقیه را از امام در تمام موارد ثابت کنیم، ولایت مطلقه فقیه ثابت می‌شود.

ثالثاً تعارض زیادی در کلام شیخ دیده می‌شود؛ در جایی بیان می‌دارد که ما یقین داریم روایات در صدد بیان وظیفه فقیهان از جهت احکام شرعی است (همان: ۵۵۳) و از طرفی ادله را موهون می‌داند و می‌فرماید: «لا یخلو عن وهن الادله». (همان: ۵۵۱) و در جای دیگر امکان اثبات ولایت مطلقه را جایز می‌شمرد و می‌گوید: «لو ثبت ادله النیابه...».

رابعاً اگرچه شیخ استنباط فقیهان را درباره ولایت عامه و ولایت مطلقه، تحلیل می‌شمارد (همان) ولی مطابق حکم مشهور که به ولایت عامه معتقدند به آن اعتراف کرده و فرموده است: «لکن المسألة لا تخلو عن الاشکال و ان کان الحکم به مشهوریا». (همان: ۵۵۷)

در نهایت می‌توان گفت خلاصه کلام شیخ اعظم در مکاسب این است که فقیه همه اختیارات ائمه علیهم‌السلام را ندارد، بلکه فقط در اموری که مشروعیت انجام آن قطعی

است، ولایت دارد؛ یعنی اموری که اگر فقیه هم نباشد، انجام دادن آن‌ها بر مردم واجب کفایی است، اما اموری را که مشروعیتشان مشکوک است فقیه نمی‌تواند به عهده بگیرد مگر اینکه با ادله دیگری بتوان آن را به اثبات رساند، نه اینکه ایشان با ولایت فقیه مخالف باشد. (انصاری، ۱۳۶۶، ج ۳: ۵۵۳)

رای نهایی شیخ اعظم در کتاب خمس، زکات و قضاء، نظری غیر از آن است که در مکاسب گفته و ارائه می‌کند. وی در کتاب القضاء (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۴۹) پس از ثبوت اذن برای فقها در قضاوت معتقد است، روایات مقبوله عمر بن حنظله، مشهوره ابی‌خدیجه، و توقیع شریف، در مورد نفوذ حکم فقیه در همه خصوصیات احکام شرعی و مواضع خاص آن‌ها است، زیرا از لفظ «حاکم» و «سلطان» تسلط مطلق به ذهن تبادر می‌کند و می‌توان این گونه استدلال نمود که وجوب رضایت به قضاوت حاکم در مخاصمات اختصاص به مورد تخاصم و ترافع ندارد، چون امام او را حاکم علی‌الاطلاق قرار داده است، بنابراین تسلط فرد درهمه امور جزئی و کلی است. همچنین در کتاب خمس و زکات پرداخت آن را به فقیه واجب شمرده و در نهایت به ولایت عامه معتقد شده است. (همان: ۳۵۶)

آیت‌الله مکارم شیرازی درباره نسبت مخالفت شیخ با ولایت فقیه می‌نویسد:

عجیب است که بر سر زبان‌ها مشهور شده که شیخ در مسئله ولایت فقیه مخالف است با اینکه وی در آنچه محل ابتلا است به ولایت فقیه تصریح کرده، مانند ولایت بر نظم اجتماع و احقاق حقوق و حفظ مرزها. بله ایشان ولایت بر اموال و انفس را انکار کرده و آن امر دیگری است وراء مسئله حکومت. (مکارم شیرازی، ۱۴۱۳ق: ۴۵۰)

۴. بررسی و تحلیل ابعاد و زوایای دیدگاه آیت‌الله بروجردی

آیت‌الله بروجردی یکی از فقهای معتقد به ولایت فقیه است که خلاصه عقاید و فتاوی ایشان درباره ولایت فقیه توسط شاگردانش در کتاب *البدر الزاهر فی صلوة الجمعة و المسافر جمع آوری شده است*. ایشان ولایت فقیه را اجماً از ضروریات اسلام معرفی می‌کند و از میان ادله و روایات دال بر ولایت فقیه به روایت عمر بن حنظله و روایت ابی‌خدیجه که حکایت از نصب ائمه دارد عنه‌السلام استناد می‌کند. ایشان قبل از اینکه درباره دلالت مقبوله به ظهور لفظی «حاکم» استدلال کند و بر شمول اطلاق آن بر اعم از «قضاوت» اصرار ورزد، از قراین خارجی استفاده می‌کند تا شئون و حدود ولایت را تعیین نماید. بنابراین به بیان سه مقدمه می‌پردازد:

۱. برخی مسائل در اجتماع وجود دارد که وظیفه آحاد جامعه نیست و از مسائل عمومی و اجتماعی محسوب می‌شود. مانند امور نظامی و امنیتی، دستور دفاع و جهاد،

تعیین تکلیف اموال مجهول المالک، غایب و موارد دیگر. بدیهی است این امور را باید شخص یا اشخاصی به عهده بگیرند.

۲. شکی نیست کسی که در قوانین اسلام تتبع کند می‌فهمد که اسلام دینی سیاسی، اجتماعی است و احکامش منحصر در عبادات نیست، بلکه اکثر آن‌ها مربوط به سیاست مدن و تنظیم امور اجتماع برای تأمین سعادت افراد می‌باشد. لذا جامعه نیازمند سانس و مدیری است تا این امور را عهده دار شود. این از ضروریات اسلام است، چنانچه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این امور به عهده خود ایشان بود و بعد از ایشان سیره خلفا و حتی امیرالمومنین علیه السلام نیز به همین روش بود.

۳. تأمین نیازهای اجتماعی و سیاسی جامعه از احکام دینی جدا نیست، بلکه سیاست آمیخته با دیانت است.

از این مقدمات ایشان چنین نتیجه می‌گیرد:

نظر به اینکه امور سیاسیه، مورد احتیاج و ابتلای مردم عامه است و عامه در این امور به سلاطین زمان خود و حکام و قضات منصوب از ناحیه آن‌ها مراجعه می‌کردند و امامیه که به حسب اصول و مذهب برای آن‌ها سلطنتی قائل نبودند، البته در مسائل عام‌البوی به ائمه علیهم السلام رجوع نموده و استناد می‌کرده‌اند که ما در موارد احتیاج به چه نحو عمل کنیم. (بروجردی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۴۷۹)

از این قرینه می‌توان این استفاده را نمود که چون شیعه برای حکام جائز مشروعیتی قائل نبوده، پس نیاز به یک مرجع دیگر برای رسیدگی به امور ضروری مثل قضاوت داشتند و این مرجع، افراد عامی و غیر فقیه نبوده‌اند، زیرا آنان منصبی برای غیر فقیه قرار نداده‌اند.

من المسلم عدم جعل منصب لغير الفقهاء من قبلهم علیهم السلام، لانا بعد المراجعة فی الآثار و الاخبار لم نر انهم علیهم السلام فوضوا امر هذه الامور فی مورد الی غیر الفقهاء و الحال انهم علیهم السلام لو فوضوا الامر الی غیر الفقهاء لوصل الینا و لم یصر محجوباً عناً. (صافی گلپایگانی، ۴۲۶ق، ج ۱: ۹۴)

پس اگر ائمه علیهم السلام نسبت به امور لازم و ضروری جامعه برای شیعیان، سکوت نکرده و آن‌ها را مهمل نگذاشته و اگر برای رسیدگی به آن‌ها، مرجع صالح و شایسته‌ای را تعیین کرده‌اند، قدر متیقن از میان افراد مختلف فقیهان‌اند.

و لا شبهه ایضا فی ان غیر الفقیه لیس بمنصوب من قبل الامام علیه السلام فی زمن الغیبه بل الامر یدور بین عدم الجعل اصلاً او جعل الفقیه و نصبه و لا واسطه فحیث قلنا بعدم جواز اهمال الخلق فلا بد من ان یکون الفقیه منصوباً. (اشتهاردی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۲۵۵-۲۵۴)

ایشان در درس خارج خود در بحث نماز جمعه بعد از اینکه می‌فرماید دین اسلام، مسلمین را بعد از غیبت رها نکرده، بلکه برای اداره امور اجتماعی فردی را مشخص کرده است، اضافه می‌کند:

بالجملة كون الفقيه العادل منصوباً من قبل الائمة عليه السلام لمثل تلك الامور العامة المهمة، التي يبتلى بها العامة مما لا اشكال فيه اجمالاً بعد ما بيناه و لا نحتاج في اثباته الى مقبولة ابن حنظله. (بروجردی، ۱۴۱۶ق: ۷۹)

از آخر عبارت ایشان معلوم می‌شود که وی ولایت فقیه را از ادله عقلی اثبات نموده و ادله نقلی را ناتمام دانسته است.

پس بدون مقبوله هم می‌توان ولایت فقیه را ثابت کرد. از این رو شیوه استدلال ایشان با شیخ انصاری متفاوت است، چون در عرض این دلیل روایی، به دلیل روایی دیگر اعتماد نمی‌کند، بلکه همین دلیل را هم نیازمند ضمیمه کردن یک مقدمه خارجی می‌داند و اگر آن مقدمه، مورد قبول باشد، اصلاً ضرورتی برای استناد به مقبوله باقی نمی‌ماند و برای اثبات مدعا مقبوله ثبوتاً، کالعدم و اثباتاً در حد یک «شاهد» خواهد بود. (محلّاتی، ۱۳۹۵)

از ویژگی‌های بحث آیت‌الله بروجردی در باب ولایت فقیه، تفکیک در بحث کبروی و صغروی است. بحث کبروی، مربوط به نیاز به حکومت است. (محلّاتی، ۱۳۹۵) با این استدلال که در جامعه اموری وجود دارد که در قلمرو تصمیم‌گیری و اختیارات اشخاص نیست و در عین حال رها بودن آنها نیز امکان‌پذیر نمی‌باشد. این امور از شئون رهبری جامعه است. (صافی گلپایگانی، ۱۴۲۶ق، ج: ۱، ۹۱)

ایشان برای اثبات بحث کبروی از حکم عقل استفاده می‌کند که همان امور اجتماعی و حکومتی است که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله نیاز مورد اتفاق بود، ولی در بحث صغروی، یعنی اینکه چه کسی برای تصدی حکومت شایستگی دارد اختلاف وجود دارد. وی پس از یک بحث نسبتاً گسترده، نتیجه می‌گیرد که کبری ثابت است.

«فثبت الکبری و هو ان الامر فی هذه الامور بيد قیّم الامر». (همان: ۹۴)

همچنین آیت‌الله بروجردی با این تفکیک به مطلب دیگری می‌رسد و آن اینکه عبارتی مانند «الحاکم ولی الممتنع» یا «السلطان ولی من لا ولی له» که گاه به عنوان مستند ولایت فقیه قرار می‌گیرد، در این بحث صغروی قابل استناد نیستند، زیرا این جملات مربوط به همان قاعده‌ای است که از آن به کبری یاد کردیم. قاعده‌ای که نه تنها در بین علمای خاصه، مورد تسالم است، بلکه عامه نیز در آن اتفاق نظر دارند و هرگز نمی‌شود در بحث تشخیص صغری که مربوط به اثبات ولایت فقیه است، به آن‌ها استناد جست. (بروجردی، ۱۳۸۸، ج: ۲، ۴۷۸)

بر این اساس است که این فقیه محقق می‌گوید به روایات اختیارات حاکم در باب ولایت فقیه نباید استدلال کرد. از این رو، استشهاد به کلمات فقها در ابواب مختلف فقه مثل رهن، نکاح و لقطه که به «ارجاع به حاکم» فتوا داده‌اند، برای استنتاج آنکه مسئله ولایت فقیه نزد آن‌ها مورد توافق بوده، اشتباه است.

این اشتباه ناشی از خلط بحث صغروی (مصدق حاکم) با بحث کبروی (شئون حکومت) است. در واقع، مفاد این احکام که درباره شئون حاکم در فقه آمده است: «ثبوت مناصب سیاسیه برای هرکس است که بر حسب احکام اسلام سیاست و حکومت به او موقوف است» (همان: ۴۷۷) لذا نباید از آن‌ها نتیجه گرفت که بنابراین فقیه برای مناصب سیاسیه تعیین شده است.

۵. ۱. قلمرو اختیارات ولی فقیه از نظر مرحوم بروجردی

تعیین قلمرو و محدوده اختیارات فقها بر اساس مبانی آن متفاوت است. مبنای مرحوم بروجردی در استفاده از ولایت بر اساس ضمیمه کردن یک مقدمه به مقبوله عمر بن حنظله می‌باشد که آن مقدمه شامل امور عام‌البلوی است که شارع راضی به ترک آن‌ها نیست و بر اساس مقدماتی که مرحوم بروجردی بیان نمود حکومت نیز از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است. همچنین از مقبوله چنین بر می‌آید که منظور از لفظ «حاکم» به معنی قاضی می‌باشد که شامل امور عامه اجتماعی است نه خصوص قاضی و فصل خصومات. (بروجردی، ۱۴۱۶ق: ۹۴) بنابراین اگر ملاک برای شمول ولایت، تأمین ضرورت‌های زندگی بشر و تصدی امور تعطیل‌ناپذیر است و حکومت از ضرورت‌های زندگی اجتماعی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت، پس باید پذیرفت که ولایت فقیه شامل تصدی حکومت و در رأس قدرت سیاسی قرار گرفتن هم می‌شود. بنابراین به نمونه‌هایی از قبیل تصدی امور غیب و قصر، حفظ انتظامات در شهرها و حفظ مرزها و فرماندگی در جنگ و جهاد و دیگر اموری که در قلمرو «سیاست مدن» قرار دارد، اشاره کرده‌اند و خلاصه، معیار را «الامور العامة الاجتماعية التي يتوقف عليها حفظ نظام الاجتماع» دانسته‌اند. (همان: ۷۳)

پس مرحوم آیت‌الله بروجردی را می‌توان از قائلین به ولایت عامه فقیه دانست. در کتب و مقالات پیرامون نظرات ایشان در مورد محدوده اختیارات ولی فقیه صحبت زیادی نشده است، آنچه بیشتر در مورد نظر ایشان به چشم می‌خورد بیاناتی است که شاگردان ایشان در مقالات و مصاحبه‌های خود عنوان کرده‌اند، که معتقد بودند ایشان قائل به ولایت عامه بودند و محدوده اختیارات ولی فقیه را در حد اختیارات پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت می‌دانستند. (آذری قمی، ۱۳۷۲: ۱۸۸؛ صابری همدانی، ۱۳۹۶: گرامی، ۱۳۹۴)

شاهد دیگر بر این مدعا سخنانی است که ایشان در این مورد بیان کرده‌اند، که یک نمونه از آن در ساخت مسجد اعظم قم می‌باشد:

ایشان زمانی که تصمیم به ساخت مسجد در کنار مرقد شریف حضرت معصومه علیها السلام گرفتند، به مقبره‌هایی برخورد می‌شد که می‌بایست خراب شده و ضمیمه مسجد شوند، این مقبره‌ها خریدنی نبوده و یا ورثه بعضی از آن‌ها نامعلوم بود، اما آقای بروجردی دستور دادند که همه را خراب کنند. مرحوم آیت‌الله شیخ مرتضی حائری به خدمتشان رسیده و در این باره پرسیدند: شما چه سمتی برای فقیه قائل هستید که دستور به هم زدن ساختمان‌های قبور را می‌دهید؟ مرحوم آیت‌الله بروجردی در پاسخ فرمودند: ما فقیه را در قدرت و اختیار تالی تلو امام معصوم علیها السلام می‌دانیم. (نوری، ۱۳۸۷: ۳۳)

با این حال به دلیل ناتوانی مشروطیت، استبداد شاه و دوری از فرهنگ اسلامی، ایشان از مسائل سیاسی دور بود و موضع بی طرفی اتخاذ می‌کرد و گرنه ایشان هم نظر با امام راحل علیه السلام قائل به ولایت گسترده برای فقیه بود و حتی قائل به حق تشکیل حکومت بودند، ولی می‌فرمودند: «چون نیرو و فرد کافی برای تشکیل حکومت نداریم نمی‌توانیم حکومت را در اختیار بگیریم». (موسوی خمینی، ۱۳۸۹: ج ۱۱: ۴۵۰-۴۴۸)

تبیین دیدگاه مرحوم بروجردی پیرامون حدود ولایت فقیه از اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشد و از آنجا که عبارات بحث نماز جمعه ایشان خالی از اجمال نیست به بررسی آن نیز می‌پردازیم.

مرحوم بروجردی در تقریرات بحث نماز جمعه، امور مربوط به امام را دو گونه دانسته است؛ یکی اموری که امام در شرایط بسط ید و در صورت تصدی حکومت بر عهده دارد، مثل حفظ انتظامات شهرها و نگرهبانی از مرزهای کشور و دیگری اموری که در شرایط عدم بسط ید نیز در حد مقدرات متصدی آن می‌شود، مثل قضاوت بین مردم و تصرف در اموال مجانبین ولو به شکل اجازه دادن به دیگران. سپس اضافه می‌کنند که «قدر متیقن» از ادله ولایت فقیه، ولایت در همان قسم دوم است که خود ائمه علیهم السلام هم عملاً متکفل آن بوده و شیعیان هم در همان موارد به امام مراجعه می‌کردند. (بروجردی، ۱۴۱۶ق: ۸۰-۷۹)

آیت‌الله بروجردی برای عدم شمول ولایت فقها به چنین اموری، استدلال دیگری نیز دارد. به نظر ایشان، نصب فقها، به شکل «نصب عام» است و این شیوه نصب، در اموری است که امکان نصب افراد متعدد زمینه‌ساز مشاجره نشود، در غیر این صورت فقط باید نصب خاص صورت گیرد (اشتہاردی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۲۵۶) و در صورتی که نصب خاص وجود نداشته باشد، اصلاً نصب به طور کلی منتفی خواهد بود. به همین دلیل نصب عام برای امامت جمعه را منتفی می‌داند، چون معنایش این است که هر

فقیه‌ی نسبت به برگزاری آن حق دخالت داشته باشد، مثلاً یکی بخواهد در یک محله و منطقه اقامه کند و دیگری در منطقه دیگری و... که نتیجه‌ای جز اختلاف و تنازع ندارد. لذا نماز جمعه را از شئون امام معصوم علیه السلام می‌دانند و متذکر شدند در عصر غیبت که فقها بسط ید ندارند، محدوده ولایت آنان منحصر در وظایف زمان عدم بسط ید ائمه علیهم السلام می‌باشد و در این هنگام نمی‌توانند متصدی وظایف زمان بسط ید شوند و از طرفی چون نماز جمعه جنبه حکومتی دارد، ولی تعطیلی آن باعث اختلال در زندگی مردم نمی‌شود از این رو در محدوده امور ضروری و تعطیل ناپذیر قرار نمی‌گیرد. (بروجردی، ۱۴۱۶ق: ۷۰)

در نتیجه میان ولایت مطلقه فقیه و حرمت اقامه نماز جمعه در عصر غیبت جمع کرده و اقامه آن را مخصوص حاکم مبسوط الید در حکومت اسلامی دانسته‌اند، و در صورت حاکمیت جور، نه برای ستمگر اقامه آن جایز است نه برای فقها عادل غیر مبسوط الید. (آذری قمی، ۱۳۷۲: ۱۸۸)

۶. برآیند دیدگاه‌ها

مرور نظریات شیخ انصاری و آیت‌الله بروجردی جدای از اشتراک کلی در پذیرش موضوع، نشان از برخی تفاوت آراء دارد. قائلان به ولایت فقیه از جمله شیخ انصاری به ادله متعددی از قبیل کتاب، سنت، اجماع و عقل استناد کرده‌اند، ولی مرحوم بروجردی عقل و اجماع و قرآن را نپذیرفته و از میان روایات فقط مقبوله حنظله و مشابه آن را که حکایت از نصب ائمه علیهم السلام دارد، پذیرفته است. (بروجردی، ۱۳۸۸: ۴۷۸)

شیخ انصاری ابتدا در بحث فقه با استدلال به مبانی عقلی و نقلی در صدد اثبات ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بر آمده و سپس بر پایه آن از ولایت فقیه بحث می‌کند (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۵۵۷) ولی مرحوم بروجردی محور بحث را از این نقطه آغاز نمی‌کند، بلکه محور بحث را از ابتدا حکومت قرر می‌دهد. بنابراین با انتخاب این سبک از بحث، قلمرو ولایت فقیه و ولایت را از هم تفکیک می‌کند و بر این اساس از قیود امامت مانند شرط عصمت رهایی پیدا می‌کند و با این سؤال مواجه نمی‌شود که اگر عصمت را شرط امامت می‌دانید چگونه در عصر غیبت به مشروعیت رهبری فقها که معصوم نیستند قائل می‌شوید. (منتظری، ۱۳۶۷، ج ۱: ۳۸۸)

طبق نظر شیخ انصاری مقتضای اصل، عدم ولایت است، چون احدی بر کسی ولایت ندارد (انصاری، ۱۴۱۵ق: ۵۴۶) اما آیت‌الله بروجردی مقابل این اصل قرار می‌گیرد، چرا که ولایت را به معنای حکومت می‌داند، زیرا بر اساس طبع اولی زندگی اجتماعی انسان‌ها که اقتضای وجود حکومت را دارد، اموری خارج از وظایف افراد هست که نظام اجتماعی بدون تصدی این امور توسط فرمانروای جامعه استمرار

نمی‌یابد، لذا به جای اینکه ایشان سراغ اصل عدم ولایت برود و حکومت را امری خلاف اصل بداند به پیامدهای منفی آن می‌نگرد و اساس بحث را بر ضرورت حکومت قرار می‌دهد. (بروجردی، ۱۴۱۶ق: ۷۳)

تعیین محدوده اختیارات فقها بر اساس مبانی ولایت فقیه متفاوت است. آیت‌الله بروجردی ولایت فقیه را با تبیین ضرورت‌های زندگی اجتماعی در ضمن چند مقدمه آغاز می‌کند و چون یکی از ضرورت‌های زندگی اجتماعی تشکیل حکومت می‌باشد، لذا می‌توان این نتیجه را گرفت که دایره اختیارات ولی فقیه از نظر ایشان گسترده‌تر از محدوده‌ای است که شیخ انصاری تعیین نموده است.

مروحوم بروجردی معتقد است تمام اموری که به عهده امام معصوم علیه السلام گذاشته شده است، اموری از قبیل افتاء، قضاء، اجرای حدود و تعزیرات، حفظ اموال یتیم، حفظ اموال غایبان، ولایت بر اموالی مانند خمس و زکات، ولایت در امور حکومت مانند امور نظامی، امر به جهاد و دفاع و... در زمان غیبت نیز به عهده فقیهان گذاشته شده است (بروجردی، ۱۴۱۶ق: ۷۱) و از این به ولایت عامه فقیهان یاد می‌شود، ولی شیخ انصاری محدوده اختیارات فقیه را محدود به منصب افتا و قضا می‌دانست. (انصاری، ۱۳۶۶: ۵۴۵)

جدای از تفاوت‌های ذکر شده، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد میان دیدگاه این دو فقیه شباهت‌های عدیده‌ای نیز یافت می‌شود، از جمله اینکه:

۱. هر دو فقیه عظام، ولایت فقیه را یکی از مسلمات فقه شیعه می‌دانند و عدم ولایت هیچ کس بر دیگری را نیز از مسلمات می‌دانند و بر این اساس هرگونه سلطه اضافی را رد می‌کنند؛
۲. هر دو به بحث تبیین شئون و اختیارات ولی فقیه و ادله آن پرداخته‌اند؛
۳. هر دو معتقدند فقیهان متولی امر افتا و قضا هستند و بر مردم واجب است از آن‌ها پیروی کنند؛
۴. هر دو تصریح دارند که در جامعه مسائلی وجود دارد که عهده‌دار آن شخص یا صنف خاصی نیست و نادیده گرفتن آن باعث هرج و مرج می‌شود، لذا لازم است فقیه جامع الشرایط در چنین امور مهمی قیام به امر کند؛
۵. هر دو حکم نماز جمعه در عصر غیبت را مشمول ولایت فقیه نمی‌دانند، چون آن را از اموری می‌دانند که تعطیلی آن خللی در زندگی مردم ایجاد نمی‌کند، بنابراین اقامه آن را فقط مختص به زمان امام معصوم می‌دانند؛
۶. هر دو مقلدان خود را از دخالت در امور سیاسی برحذر داشته‌اند تا بدین وسیله استقلال مرجعیت مصون بماند؛

۷. هر دو منظور از سلطان را سلطان عادل می‌دانند و مراجعه به سلاطین و قضات جور را مراجعه به طاغوت و حرام می‌دانند.

در نهایت باید گفت هم شیخ انصاری و هم مرحوم بروجردی در حلقه آن سلسله از فقیهان شیعه قرار دارند که به خاطر نفی حاکمیت سیاسی فقیه، مورد اتهام و شبهه قرار گرفته‌اند در حالی که آن‌ها اساس ولایت فقیه را که امروزه رایج است پی‌ریزی کرده‌اند و این مبنا و مبحث توسط شاگردان ایشان (میرزای شیرازی و امام خمینی علیه السلام) تکمیل و توسعه یافت.

نتیجه گیری

نتیجه این تحقیق نشان می‌دهد بین دیدگاه شیخ انصاری و مرحوم بروجردی در باب ولایت فقیه در برخی موارد تشابه و در برخی موارد اختلاف وجود دارد. شیخ اعظم در کتاب مکاسب دو منصب افتاء و قضاء را مختص فقیه می‌داند و در مورد منصب سوم (منصب ولایت تصرف در اموال و انفس) آن را در دو نوع ولایت استقلالی و غیر استقلالی محدود می‌کند. خلاصه کلام شیخ این است که فقیه همه اختیارات ائمه علیهم السلام را ندارد، بلکه او فقط در اموری که مشروعیت انجام دادن آن‌ها قطعی است ولایت دارد، یعنی اموری که اگر فقیه هم نباشد انجام آن بر مردم واجب کفایی است، اما اموری را که مشروعیتشان مشکوک است مثل اقامه حدود، نمی‌توان برای فقیه ثابت کرد. بدین جهت دایره اختیارات ولی فقیه از نظر ایشان بسیار محدودتر از دایره‌ای است که مرحوم بروجردی برای فقیه قائل است. آیت‌الله بروجردی حدود ولایت فقیه را ضمن چند مقدمه بیان می‌کند و آن را از نظر عقلی به اثبات می‌رساند و نیازی به استناد به ادله روایی نمی‌بیند. از این جهت شیوه استدلال ایشان با فقهای دیگر متفاوت است. قهراً بر همین اساس محدوده اختیارات بین آن‌ها یکسان نخواهد بود. ایشان معتقد بودند که ولی فقیه تمام قدرت و اختیارات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از قبیل ولایت در افتاء و قضاء، ولایت در اجرای حدود و تعزیرات، ولایت بر اموال مانند تصدی خمس و زکات، همچنین ولایت در امور نظامی مانند امر به جهاد و دفاع و... را داراست. از این رو ایشان را از قائلین به ولایت عامه می‌توان شمرد. با تأمل در دیدگاه شیخ انصاری و آیت‌الله بروجردی تصدیق می‌کنیم که این دو بزرگوار در شمار سایر فقهای امامیه موافق با مسئله ولایت فقیه بودند و فقط در محدوده اختیارات فقیه اختلاف داشتند. آنچه قریب به اتفاق فقها قبول دارند ولایت در افتاء و قضاء و امور حسبیه می‌باشد، اما بحث برانگیزترین بخش از شئون فقها ولایت در امر حکومت و اختیارات فقیه در اداره امور اجتماعی مردم یعنی ولایت سیاسی است که عده‌ای از فقها مانند شیخ انصاری آن را نفی کرده‌اند و مرحوم بروجردی نیز گرچه آن را در حوزه

اختیارات فقیه می‌داند اما در صورت مهیا نبودن شرایط، تشکیل حکومت توسط فقیه را ضروری نمی‌داند؛ این دو با هم تناقض دارد چون از یکسو از روحانیون به عنوان متولیان امر دین یاد می‌شود و از سویی حضور عملی آنان در حکومت نفی می‌شود درحالی‌که دین مبین اسلام دین حکومت و اداره جامعه است و جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولیّ امر و حاکم اسلامی است تا از شر دشمنان محفوظ بماند و آنچه در روایات، از عالمان دین به عنوان وارثان انبیاء یاد شده است، این است که آنان تنها تبیین‌کنندگان احکام دینی نیستند، بلکه همان‌گونه که انبیای الهی مسئولیت‌های اجتماعی و سیاسی را بر عهده دارند عالمان دینی نیز باید این مسئولیت‌ها را به عهده بگیرند چرا که در صورت عدم دخالت عملی روحانیت در حکومت و سیاست، کشور دچار مشکلات و آسیب خواهد شد. بنابراین برای رهایی از این مشکلات باید فقیه ولایت مطلقه داشته باشد، زیرا ولایت مطلق به معنای رعایت مصالح عام در سرپرستی جامعه است و چون حوزه حکومت، مصالح عمومی را نیز دربرمی‌گیرد بدون ولایت مطلق بر پایی حکومت اسلامی و اجرای احکام دین ممکن نیست. بنابراین باید تمام اختیارات امام معصوم علیه السلام را داشته باشد. همچنان که امام خمینی علیه السلام به ولایت مطلقه معتقد بودند و اندیشه عملی این دیدگاه با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی توسط ایشان به حقیقت پیوست.

منابع و مآخذ:

- قرآن مجید
- ادهم‌نژاد، محمد تقی (۱۳۷۳)، *زبان شریعت شیخ مرتضی انصاری*، نشریه گوناگون.
 - ابن شعبه حرّانی، حسن بن علی (۱۳۸۲)، *تحف العقول عن اخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله*، ترجمه صادق حسن زاده، قم: آل علی علیهم السلام.
 - راغب اصفهانی، حسین (۱۴۰۴ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، تهران: نشر الکتاب.
 - انصاری، مرتضی (۱۴۱۵ق)، *مکاسب*، ج ۳، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری.
 - آذری قمی، احمد (۱۳۷۲)، *ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام*، قم: دارالعلم.

- آشتیان، زهرا (۱۳۸۷)، «مرتضی انصاری مبتکر و پایه‌گذار در علم فقه و اصول»، تهران، نشریه علمی اجتماعی و فرهنگی مشکوه النور، ش ۸۰.
- بروجردی، حسین (۱۴۱۶ق)، البدر الزاهر فی صلوة الجمعة و المسافر، قم: دفتر حضرت آیت‌الله بروجردی.
- بروجردی، حسین (۱۴۲۶ق)، تبیان الصلوه، قم: عرفان.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸)، ولایت فقیه: ولایت، فقاها و عدالت، قم: اسراء.
- حسینی ترکستانی، سید امیر حسین (۱۳۸۳)، ولایت فقیه در اسلام.
- خمینی، سید روح الله (۱۳۸۵)، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- زنجانی، عباسعلی (۱۳۶۷)، فقه سیاسی، تهران: امیر کبیر.
- سبط شیخ، ضیاء‌الدین (۱۳۹۰)، زندگینامه استاد فقها شیخ انصاری، انتشارات کنگره بزرگداشت دوستمین سال تولد شیخ انصاری.
- ستایش، محمدکاظم (۱۳۸۳)، حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه، تهران: مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۳.
- شرفی، حسین و همکاران (۱۳۸۸)، چشم و چراغ مرجعیت، مصاحبه‌های ویژه مجله حوزه با شاگردان مرحوم بروجردی، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۶۲)، مجمع البحرین، تهران: انتشارات مرتضوی.
- عاملی، محمدبن حسن (۱۴۰۹ق)، وسائل الشیعه، قم: موسسه آل‌البتیت.
- فیرحی، داوود (۱۳۹۴)، فقه و سیاست در ایران، تهران: نی.
- قمی، محمد بن علی بن حسین (۱۳۶۳)، کمال‌الدین و تمام‌النعمة، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳.
- کدخدایی الیادرنی، اصغر (۱۳۸۸)، بررسی تطبیقی نظریه ولایت فقیه از دیدگاه امام خمینی، شیخ انصاری و آیت‌الله خویی.

- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ق)، *الکافی*، ج ۱، قم: دارالحدیث للطباعة و النشر.
- لکزایی، نجف (۱۳۹۰)، *بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه*، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- محلاتی، سروش (۱۳۹۵)، *قلمرو ولایت و محدوده اختیارات فقها از منظر آیت‌الله بروجردی*.
- مجلسی اصفهانی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار*، ج ۲، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۹)، *حکومت اسلامی و ولایت فقیه*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۶۹)، *ولاءها و ولایتها*، تهران: انتشارات صدرا.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۹۰)، *ولایت فقیه از دیدگاه شیخ انصاری و آیت‌الله خویی*، مجله اندیشه حوزه، ش ۱۷.
- مفید، محمد بن محمد (۱۴۰۱ق)، *المقنعه*، قم: مکتبه الداوری
- ممدوحی، حسن (۱۳۹۵)، *حکمت حکومت فقیه*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۸۹)، *صحیفه امام*، ج ۵، ج ۱۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- نجفی، محمدحسن (۱۳۶۲)، *جواهر الکلام*، محقق عباس قوچانی، تهران: امیرکبیر.
- نراقی، ملا احمد (۱۳۷۵)، *عوائد الایام*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.